

شعر باستان‌فروشی



دکتر فریدون مشیری

دکتر فریدون مشیری

بیاد یکی موندی چو دست برست
مران ماه ز راه می کرد مست
بناقدی بی رنج پهلوی ماه
بنابیدم بچه اسر سوزا
چنان بی گزندش برون آورد
کسی در جهان آن شگفتی ندید
یکی بچه پند چون گوی شیرش
به لالند و به دیدار گش
همان در گاهش فرو دختند
به در و همه در روز دختند

یکی از زیباترین و خواندنی ترین بخش های حماسه ملی ایران، داستان زادن رستم، است. وقتی روده او، به روزهای پایانی دوران سارداری اش می رسد، از سنگینی کودکی که در شکم دارد، درد بسیاری می کشد و بی تابی می کند. در هنگام وضع حمل نیز به همین علت اسکان زایمان طبیعی نیست، بنابراین زوال از «سیمرغ»، کمک می خواهد، اما «دانیلم که سیمرغ، هنگام جدایی از زوال اسه سر خود را به او داد تا در گرفتاری و درماندگی یکی از آن ها را بسوزاند و کمک بچود، بپر سیمرغ، در فرهنگ ایران باستان از داری ویژگی های شگفت انگیز و جادویی است و کسی که آن را در اختیار دارد می تواند در برابر بلا و توفیق یابد. یکی از جاهیایی که زوال از این اسکان استفاده می کند، در ماجرای زادن رستم، است. بدین ترتیب که وقتی بی تابی روده او را در هنگام وضع حمل می بیند، پیر سیمرغ را بر آتش می نهد و او را حاضر می کند و او نیز زوال را راهمایی می کند که چگونه زایمان رستم، باید به روش غیر طبیعی انجام شود.

فردوسی در این بیت های گوید: بزرگ ما هری امو و روده او را به وسیله شراب بیوشش کرد، سپس پهلوی او را شکافت و سر بچه را در رحم به سوی شکاف فرچاند و او را برینو کشید، کاری که تا آن زمان انجام نشده بود و شگفت می نمود، بچه ای همانند یک پهلوان نیرومند متولد شد که قد بلند و زیبا چهره بود، سپس شکاف پهلوی مادر را دختند و جای زخم را باز و با سمان کردند.

موند، در اصل به معنای، «روحانی ز دشتی» است. اما بسیاری آبیات شاهنامه به معنای دانشمند و، اینجا به معنای بزرگ، بزرگ آمده است. منظور از مارخ، همان روده او است. کافیدن، به معنای شکافیدن، «گو به معنای پهلوان، بالا به معنای، قد و، گش، به معنای زیاده و کشیدن است. می دانیم که زایمان فرط طبیعی در تاریخ پزشکی به دلیل انتساب به سزار، امپراتوروم، سزارین نامیده می شود، اما برخی پژوهشگران پیشنهاد کرده اند که با توجه به داستان زادن رستم، در شاهنامه نام آن را در ایران رستمینه بگذاریم.

در هر حال، در این داستان یک نکته مهم وجود دارد، اینکه رستم قدم توالایی های ویژه بسیاری در مسیر زندگی اش داشته، اما چون نمی توانسته آن را تبیین علمی کند، به قدرت های ماورایی و موجودات جادویی متنبس می کرده است مثل فرایند زایمان غیر طبیعی که امروز یک دستاورد علمی و کاربردی در زندگی است. اما در داستان های کهن ایرانی تحت آموزه های موجودی شگفت انگیز و تخیلی همچون سیمرغ انجام شد.

خبر

انتشار اثر تازه محقق مشهدی

پروستند مدرسه تانچه‌چی به دانشگاه دین‌ن خل‌آهی پژوهشی بود که او را داشت برخلاف ادعای مآلف بیشتر روحانیان عصر خود، هم‌زمان باتدریس تألیف کتاب، به به مقافه فارسی روی آورد و هر چه را که می نویسد، به فارسی نویسد، فارسی را هم درست و سامان می نوشت و اگر با دستخط نمکین و زیبایش عرصه می زد، راست تر می نمود.

این راستی در سیمایش، در چاه اش، در گفتارش و در رفتارش نیز نمایان بود. کمتر کسی است که او را دیده باشد و از محتات و قارش نشانه ای به یاد نیاورد و از پاکی نفس و منش بلند او چیزی نگوید و این گونه بود

که جایگاهش همواره گرامی و ناشی همواره نکوبد. زندگی نا سه استاد باکلمه مدیرشانه چی به مقام محمدشامروید، بعنوان بیستوشمین شما ره از مجموعه «شخصیات های مانا، به کوشش انتشارات سوره مهر» در ۱۲۸ صفحه منتشر شده است.

زین فخرپاد

علیرضا حیدری (مدرس و بیستاری)

● **نا گفته نگذارم موضوعی را که باید در ادامه آنکه های چندروز گذشته بیان کنم. هدف اساسی از این چند نکته (و البته دیگر نکته ها) این است که فارسی نویسی را از یک روش تفرار از دهم، اما ناچانه ای که یک بازی را ترکیم در برابر فارسی کلاما جافا بشیم. است به را کیست آن محاسبیت نداشته باشیم. به طور نمونه دیگر نمی توان به جای، کتاب علوم از فارسی شده؛ کتاب علم را به نظر آموزه می استاد در بنابر این، بابا شغریا بر کار بیست و نه های فارسی دوستوزن را در فارسی، از تعصب بیچاره ترکیم.**

آفرین خندیا رسا

شعر

SHAHRAH NEWS.IR



شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

زن وقتی آن کاغذ طومار راو ایش باوقلم جوهری در دست پسرک چهار ساله اش دید،

بند دلش پاره شد و هنگامی که دید پسرک وی لهر شخصی ناصر الدین شاه واسپاهو خط خطی کرده روی فرمان سلطان صاحبقران، اسب او دم کشیده و آن طومار را پاک تباه ساخته، ناخواسته حرف بدش را به پا آورد که گفته بود: طالع این بچه نحس است. او تربیت پذیر نیست، آن بچه در شب سیزدهم ماه ربيع الاول به دنیا آمده بود. پدر بزرگش رفته بود پیش منجم معروف عهد در مشهد و منجم هم پس از ورق زدن کتاب های با خط و شکل و جدول های مرموز و ور رفتن با اوزالات دقیق طالع بینی و چرخانیدن رمل واسطرلاب...، درنگ کشداری کرده، جان نام داری از تنگم جدایی از زوال اسه سر خود را به او داد تا در گرفتاری و درماندگی یکی از آن ها را بسوزاند و کمک بچود، بپر سیمرغ، در فرهنگ ایران باستان از داری ویژگی های شگفت انگیز و جادویی است و کسی که آن را در اختیار دارد می تواند در برابر بلا و توفیق یابد. یکی از جاهیایی که زوال از این اسکان استفاده می کند، در ماجرای زادن رستم، است. بدین ترتیب که وقتی بی تابی روده او را در هنگام وضع حمل می بیند، پیر سیمرغ را بر آتش می نهد و او را حاضر می کند و او نیز زوال را راهمایی می کند که چگونه زایمان رستم، باید به روش غیر طبیعی انجام شود.

فردوسی در این بیت های گوید: بزرگ ما هری امو و روده او را به وسیله شراب بیوشش کرد، سپس پهلوی او را شکافت و سر بچه را در رحم به سوی شکاف فرچاند و او را برینو کشید، کاری که تا آن زمان انجام نشده بود و شگفت می نمود، بچه ای همانند یک پهلوان نیرومند متولد شد که قد بلند و زیبا چهره بود، سپس شکاف پهلوی مادر را دختند و جای زخم را باز و با سمان کردند.

محمد کاظم صیوری، ملک الشعرا ی آستان قدس، نخستین معلم پسرش میرزا محمد تقی بود. پسرک هوش و فراسات و استعداد در خوری از خود نشان داده و در هفت سالگی شاهنامه را خوب خوانده و به مدد پدر، کلمات سخت و معانی دشوار را فهمیده و در همان سن در بحر شاهنامه غرضهای گفته بود که پدر از آن این حال خوش می آمد. شاهنامه و کلمات فارسی و تاریخ ایران و ماجراهای پهلوانی آن چو سز کبکده را به دلیل انتساب به سزار، امپراتوروم، سزارین نامیده می شود، اما برخی پژوهشگران پیشنهاد کرده اند که با توجه به داستان زادن رستم، در شاهنامه نام آن را در ایران رستمینه بگذاریم.

در هر حال، در این داستان یک نکته مهم وجود دارد، اینکه رستم قدم توالایی های ویژه بسیاری در مسیر زندگی اش داشته، اما چون نمی توانسته آن را تبیین علمی کند، به قدرت های ماورایی و موجودات جادویی متنبس می کرده است مثل فرایند زایمان غیر طبیعی که امروز یک دستاورد علمی و کاربردی در زندگی است. اما در داستان های کهن ایرانی تحت آموزه های موجودی شگفت انگیز و تخیلی همچون سیمرغ انجام شد.

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ



شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ



شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ

شهر فرهنگ